

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال شانزدهم / دوره جدید / شماره ۵۵ / بهار و تابستان ۱۴۰۰
صص ۵-۱۵ (مقاله پژوهشی)

احکام و آثار عقود محاباتی قاضی در فقه مذاهب اسلامی

● مهین راوند

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران
ravand.mahin@gmail.com

● حسین احمدی

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)
ahmari.hosein@yahoo.com

● علی شیعه علی

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد شیروان، دانشگاه آزاد اسلامی، شیروان، ایران
shiaali@mshdiau.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۱۸

چکیده

عقود محاباتی قاضی بحثی اختلافی در فقه اسلامی است و بعضی فقها آن را دقیقاً به معنای رشوه تصور نموده‌اند و آن را مطلقاً حرام می‌دانند. پرسش اصلی در اینجا آن است: آیا انجام چنین معاملاتی برای قاضی و اخذ مالی تبرعی و یا کمتر از قیمت واقعی از سوی وی مشروعیت دارد؟ هم‌چنین این مطلب نیز حائز اهمیت است که در صورت حرمت، این گونه عقود آیا باطل هستند یا خیر؟ موضوع این مقاله بررسی حکم و اثر این گونه عقود برای قاضی و تحلیل ادله شرعی آن از نظر مذاهب پنج‌گانه اسلامی است. این مطلب اثبات می‌شود که عامل تعیین‌کننده در حکم این عقود، داعی و انگیزه واقعی محابی و شخص قاضی است؛ بدین ترتیب اگر قصد معطی از آن، رشوه باشد و در واقع انگیزه اصلی وی از محابات، ایجاد تمایل قلبی در قاضی به خویش برای حکم کردن به سودش باشد، این مال عنوان رشوه می‌یابد و حرام است و اما اگر واقعاً مال اعطایی را به نیت هدیه به قاضی بدهد، باید این مال را هدیه در نظر گرفت و حکم آن را اباحه دانست. در پایان نتیجه گرفته شده است که اگر معاملات محاباتی قاضی از طرف قاضی یا طرف مقابل بدون قصد رشوه باشد و مفسده دیگری (تغییر حکم) در آنها وجود نداشته باشد برای قاضی مباح هستند.

کلیدواژه‌ها: محابات، قاضی، حکم تکلیفی، حکم وضعی، رشوه، تبرع.





مقدمه

عقود محاباتی قاضی بحثی مورد اختلاف در فقه اسلامی است و بعضی فقها آن را دقیقاً در معنای رشوه تصور نموده‌اند و طبیعتاً آن را مطلقاً حرام می‌دانند، هر چند که در این باره نظرات مخالف نیز به چشم می‌خورد که در ادامه مفصلاً بررسی خواهند شد.

نکته مهم آن است که با وجود اینکه در عقود محاباتی در واقع عقدی (هر نوع عقد معاوضی) با طرفیت قاضی صورت می‌گیرد، اما از آنجا که جدا از عقد صورت گرفته و عوضینی که در آن مبادله می‌شود، مالی تبرعاً به قاضی داده می‌شود، از این جهت که او قاضی است و معطی این مال امید دارد که در آینده به دلیل اعطای این مال قاضی در قضاء خود به وی متاییل گردد (و یا اگر همین حالا دعوی نزد این قاضی دارد، اعطای این مال در وی اثر بگذارد)، لذا بحث از آن به دلیل شباهت و شاید ارتباط تنگاتنگ آن با رشوه دارد.

پرسش اصلی این مقاله آن است که حکم تکلیفی این گونه معاملات برای قاضی چیست؟ آیا حرام است؟ حکم وضعی این معاملات چیست و بر فرض حرمت آنها آیا فاسد هم هستند یا خیر؟

مفهوم محابات

واژه «محابات» در لغت به معنی عطاء آمده است: فیومی می‌گوید: «حبوت الرجل حباء بالمدّ و الکسر: أعطیته بغير عوض»: «جمله حبوت الرجل، بدین معنی است که چیزی را بدون عوض به فلانی دادم» و نیز می‌گوید: «محابات به معنی مسامحه کردن و آسان گرفتن است و ماده آن به معنی عطاء می‌باشد»^۱. هم‌چنین صاحب مجمع البحرین در باب معنای این واژه آورده است: «حبوت الرجل حباء بالکسر و المدّ: أعطیته الشیء بغير عوض»^۲.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این عبارت عین عبارت «المصباح المنیر» است. سپس می‌گوید: «بیع محابات،

فروختن متاع به کمتر از ثمن المثل آن است، و گویا مقداری که فروشنده از قیمت کالا و جنس کمتر می‌گیرد، عطایی از ناحیه او به خریدار است»^۳. هم‌چنین گفته شده است: «حبی فلانا: أعطاه بلا جزاء و لا منّ»: «یعنی جمله حبی فلانا، بدین معنی است که چیزی را مجاناً و بدون منت به او داد»^۴.

معامله کالا به کمتر از عوض متعارف را محابات گویند. در واقع محابات به هرگونه معامله‌ای اعم از بیع، اجاره، جعاله، مضاربه، مساقات، شرکت و... گفته می‌شود که در آن یکی از طرفین معامله برای تحبیب یا ایجاد تمایل طرف مقابل، بخشی از عوض معامله را به وی می‌بخشد. با اندکی تأمل دریافته می‌شود که محابات نوعی بخشش و هدیه نسبت به طرف دیگر معامله و عقد به‌شمار می‌رود و این نوع داد و ستد، تحت عنوان بیع (یا هر عقد معاوضی دیگری) و همین‌طور هبه می‌باشد^۵. بدین معنا که در اصل معامله‌ای بین طرفین صورت می‌گیرد و به هر حال عوضینی مبادله و معاوضه می‌گردد و علاوه بر آن نوعی هبه و بخشش هم در این میان واقع می‌شود، چرا که یکی از طرفین به هر انگیزه‌ای که باشد از بخشی از عوض کالای خود چشم‌پوشی می‌نماید.

معمولاً محابات در عقد بیع رخ می‌دهد. حال کسی که از بیع محاباتی منتفع می‌شود گاهی مشتری است و گاهی هم بایع؛ یعنی ممکن است ارزش مبیع در مقابل ارزش ثمن بسیار کم باشد و بایع در مقابل یک مال کم ارزش، مالی دریافت نماید که بسیار با ارزش‌تر از مبیع باشد و یا مشتری در ازاء خرید یک مال با ارزش، مالی می‌دهد که ارزش اقتصادی کمی دارد، مانند شخصی که خانه خود را در عوض یک سیر نبات یا ده هزار تومان به همسرش می‌فروشد، در حالی که ارزش آن خانه چند صد میلیون تومان است. چنین بیعی بیع محاباتی محسوب می‌شود^۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۵۲.

۴. القاموس المحیط، ج ۴، ص ۳۱۵.

۵. جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۵، ص ۱۲۴.

۶. مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۴، ص ۲۲۳۶.

۱. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۹۴.

حکم عقود محاباتی

در عقد بیع، معمولاً طرفین می‌کوشند، تا آن‌جا که ممکن است، تعادل ارزش عوضین حفظ شود. از این رو بیع را از «عقود مبنی بر مغاینه» می‌نامند. بر این اساس، هرگاه میان ارزش عوضین تفاوتی فاحش و عدم تعادلی غیرقابل مسامحه وجود داشته باشد و مغبون به هنگام عقد از ارزش مورد معامله آگاه نباشد، به استناد خیار غبن، حق برهم زدن معامله را خواهد داشت.

اما اگر به لحاظ دخالت امری عاطفی و مانند آن از روی علم و عمد تعادل ارزش عوضین مورد توجه قرار نگیرد و ارزش مبیع و ثمن عرفاً متفاوت باشد، این خروج از تعادل میان تعهدات طرفین را محابات آن را بیع محاباتی می‌نامند که در آن خیار غبن وجود ندارد.

حال در اینجا سؤال آن است که احکام و آثار عقود محاباتی (هر نوع معامله محاباتی) در باب قضاء کدام است؟ یا به عبارت دقیق‌تر اگر قاضی اقدام به معامله‌ای نماید به نحوی که طرف مقابل به اعتبار قاضی بودن وی معامله را محاباتی کند، این معامله چه حکم و اثری دارد؟ به هر حال مال حاصل از عقود محاباتی را هم می‌توان یکی از طرق درآمد قاضی در نظر بگیریم، چرا که در هر صورت مقداری از عوض معامله که توسط طرف دیگر معامله بخشیده می‌شود، قطعاً ارزش مالی دارد و به هر طریق به تملک قاضی درمی‌آید.

فقه‌های بزرگوار در باب حکم عقود محاباتی برای قاضی قائل به نظریات مختلفی هستند. در واقع در مورد حکم تکلیفی انجام عقود محاباتی برای قاضی (در فرضی که عقد به سود قاضی تمام بشود و او باشد که بخشی یا حتی تمام عوض معامله به وی بخشیده شده است) بحثهایی درگرفته و نظریاتی بیان گردیده است که تفاوتی با یکدیگر دارند. این نظریات عبارت‌اند از:

نظر اول:

اخذ مال از سوی قاضی از جهت محابات مطلقاً حرام است؛ به هر حال و صورتی که باشد. چه قاضی از انجام آن معامله این قصد را داشته باشد (یا این احتمال قوی را

بدهد) که این معامله تبدیل به يك معامله محاباتی خواهد شد و چه چنین قصدی نداشته باشد و از سوی طرف دیگر به نوعی غافلگیر بشود و چه این محابات از سوی یکی از متخاصمین در دعوی مطرح نزد آن قاضی باشد و چه نباشد و...^۷. ظاهراً نظر غالب فقهای اهل سنت و به‌ویژه حنفیه و مالکیه نیز در این مسئله همین نظر یعنی حرمت چنین معاملاتی است.^۸ اما این حرمت از چه روی و به چه دلیل است؟

قائلان به حرمت اخذ مال از جهت محابات برای قاضی بر این باورند که در واقع اخذ مال از باب محابات یا نوعی رشوه به‌شمار می‌رود و یا نهایتاً اینکه نوعی هدیه و هبه حرام به قاضی است. یعنی اگر شخص محابات‌دهنده (محابی) از انجام معامله محاباتی قصد معامله نداشته باشد (اصلاً از اساس آن معامله با نیت يك معامله صرف نباشد) و تنها مقصودش از آن صرفاً محابات باشد و بس و یا اینکه از ابتدا حقیقتاً قصد معامله داشته است و اما در ضمن آن معامله قصد محابات کند به نحوی که به طور کامل قصد معامله منقلب و مبدل به قصد محابات شود، تا به نوعی در قاضی ایجاد تمایل و محبت کند تا این تمایل در حکم وی تأثیر بگذارد و حکم به سود محابی برگردد، طوری که این توطئه به منزله شرط ضمن عقد این معامله درآید در این صورت بدون هیچ تردیدی، معامله مذکور به معنای رشوه خواهد بود.^۹

حال اگر شخص محابی از اصل و همان ابتدا از انجام معامله قصد خود معامله را داشته است و اما به هر حال در آن محابات کند، این مورد داخل در حکم هدیه حرام برای قاضی است و البته این نوع از اخذ هم باز ملحق به رشوه و حکم آن است.^{۱۰}

نظر دوم:

برخی فقها^{۱۱} در مسئله میان سه حالت مختلف تفصیل قائل

۷. کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۲۴۶؛ العروه الوثقی، ج ۶، ص ۴۴۸.

۸. رد المحتار علی الدر المختار، ج ۵، ص ۵۱۳؛ حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۱۳۹.

۹. العروه الوثقی، ج ۶، ص ۴۴۵.

۱۰. کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۲۴۹.

۱۱. دراسات فی المکاسب المحرمه، ج ۳، ص ۲۰۷.





شده‌اند:

۱- قصد محابیی از انجام معامله، حقیقتاً قصد معامله صرف و معاوضه به معنای خاص خود نیست، بلکه اعطای رشوه در ازاء حکم قاضی به نفع وی است. در این صورت معامله‌ای که در اینجا صورت می‌گیرد، اصلاً معامله نیست و بیشتر حالت صوری پیدا می‌کند که البته طبیعی است دیگر حکم معامله را ندارد. در این صورت شکی نیست که این معامله از اساس به لحاظ حکم تکلیفی حرام است. دلیل آن هم روشن است؛ این مورد در واقع نوعی رشوه به‌شمار می‌رود، هر چند که ظاهر و شایکل يك معامله را به خود گرفته است و اما این ظاهر، ماهیت آن را تغییر نمی‌دهد. بنابراین مورد را باید مشمول ادله حرمت اخذ رشوه در حکم دانست.

۲- محابیی از انجام معامله واقعاً قصد خود معامله را دارد اما حکم کردن قاضی طرف معامله به سود وی به نوعی به منزله شرط ضمن عقد به‌شمار می‌رود. حال در این فرض مسئله آن است که آیا این شرط مشکلی در اخذ عوض برای قاضی ایجاد می‌کند یا خیر؟ که پاسخ آن است که این شرط جزو شروط فاسد و مفسد عقد است چون شرطی است دست‌کم خلاف کتاب و سنت که می‌دانیم قطعاً فاسد است و مفسد عقد. بنابراین اخذ مال از این جهت حرام است.

در توضیح دلیل دوم بر حرمت اخذ مال در این صورت باید گفت: اصلاً این نوع اخذ مال در واقع نوعی رشوه به‌شمار می‌رود، چون دقیقاً با تعریف رشوه مطابقت دارد. در این فرض مال مذکور (مابه‌التفاوت ارزش عوض معمول معامله و ارزش عوض اخذشده از قاضی) به صورت شرط (یا حداقل شبیه شرط) در ازاء حکم به باطل تعیین و پرداخت می‌شود.

۳- محابیی قصد اصل معامله را دارد اما داعی و انگیزه اصلی وی از انجام آن، جلب محبت قاضی و تمایل وی به خود است که البته طبیعی است منجر به حکم به سود و منفعت محابیی خواهد شد. از این جهت میان این نوع از محابیات برای قاضی و هدیه برای وی شباهت وجود دارد و این دو در واقع دارای يك حکم هستند.

تفاوت میان این حالت با حالت قبلی آن است که در مورد قبلی حکم کردن قاضی به سود محابیی به عنوان شرط ضمن عقد تصریح شده و قرار داده شده است و حال آنکه این مورد اخیر در قالب شرط ضمن عقد نبوده و ترازی و توافق طرفین بدان تعلق نگرفته است. بنابراین مورد مذکور حکم هدیه را خواهد داشت و دیگر به منزله رشوه نخواهد بود و حکم آن را نخواهد داشت.

نظر سوم:

تفصیل میان دو حالت:

۱- اگر قصد و غرض اصلی طرف قاضی در معامله از ناقص گرفتن و یا اصلاً ننگرفتن عوض معامله، نوعی قصد رشوه باشد در این صورت عمل او نیز تابع قصدش می‌شود و ملحق به رشوه و حکم آن خواهد بود و حرام است.

۲- اگر قصد و غرضش صرفاً تعظیم و تکریم جایگاه قضاء و شخص قاضی است و یا تودد و محبت محض و خالص و یا حتی تقرب به خداوند از جهت پاس‌داشت و احترام منصب قاضی و مقام رفیع افتاء و اجتهاد و قضاء در این صورت قطعاً اخذ مال از این جهت حرام نیست.^{۱۲}

در واقع قائلان به این تفصیل در مسئله بر این باورند که پاسخ در قصد و نیت محابیی نهفته است و در اصل عمل او و در نهایت حکم آن تابع قصد وی است. چون به هر حال محابیات می‌تواند به هر نیتی واقع شود (درست مثل هر عمل دیگری که از مکلفین سر می‌زند).

حال اگر معامله فوق‌الذکر با قصد رشوه صورت گرفته باشد در این صورت قطعاً و یقیناً نوعی رشوه به‌شمار می‌رود. چون همان‌طور که در باب رشوه آمد، رشوه اشکال گوناگونی دارد و در واقع به هر نوع و طریقی ممکن است واقع شود. گاهی از اصل و اساس تحت عنوان رشوه و در قالبی غیرقراردادی روی می‌دهد و گاهی هم مثل مانحن‌فیه در قالب نوعی قرارداد که طبیعی است جلوه تام و کمال آن در همین معامله محاباتی می‌باشد. حالا که قصد و غرض و نیت اصلی محابیی از محابیات خود، رشوه است برای تغییر حکم از طریق ایجاد تمایل در قاضی، باید مورد را مشمول ادله حرمت رشوه دانست. در نتیجه

۱۲. مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۲۷۳.

این نوع محابات قطعاً حرام است. البته طبیعی است که اگر عمل مورد نظر (محابات) واقعاً همراه با قصد معامله صرف و نه با قصدی سوء هم چون قصد رشوه واقع گردد، دلیلی برای حرمت آن وجود نخواهد داشت تا حکم بر حرمتش دهیم، چرا که مطابق توضیح بالا این نوع معامله نمی‌تواند نوعی رشوه تلقی گردد چون نشانه‌های رشوه را ندارد که مهم‌ترین آنها قصد پرداخت مالی برای جلب نظر قاضی و متقابل کردن وی به تغییر حکم و یا به بیان بهتر، پرداخت مالی در ازاء حکم کردن به باطل است. در این صورت وقتی دلیل خاص بر حرمت آن وجود ندارد باید حکم آن بر اساس ادله عام صحت معاملات مانند: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»؛ «خدا داد و ستد را حلال گردانیده است.» و یا آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال همدیگر را به ناروا نخورید مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما [انجام گرفته] باشد.» و هم چنین ادله عام دیگر هم چون اصالة الصحة تعیین شود که قطعاً و یقیناً اباحه خواهد بود. حاصل آنکه مشابهه بحثی که در باب حکم شرعی اخذ هدیه از سوی قاضی مطرح است، در اینجا نیز مطرح می‌شود. به عبارت بهتر در واقع عقد محاباتی نیز از این جهت که در عقد صورت گرفته میان قاضی و طرف محابی، مالی به یکی از این دو طریق که یا بخشی از عوض معامله از قاضی گرفته نمی‌شود (یا اصلاً هیچ چیز گرفته نمی‌شود) و یا مقداری بیش از عوض معمول در ازاء مال داده شده توسط قاضی از سوی محابی به وی داده می‌شود، در واقع این مقدار مذکور از سوی محابی به قاضی هدیه می‌گردد و گویی اصلاً در محابات، يك معامله به همراه يك هدیه همزمان صورت می‌گیرد. به علاوه بحث در باب حکم عقود محابات برای قاضی نسبت به همین هدیه و مال اضافی است و در نتیجه در واقع باید از این جهت حکم عقود محابات برای قاضی را همان حکم هدیه برای او در نظر گرفت.

۱۳. بقره، ۲۷۵.

۱۴. نساء، ۲۹.

از این رو، نظر اخیر از نظرات مختلف در باب حکم تکلیفی عقود محاباتی برای قاضی، با استدلال اخیر به نظر منطقی‌تر و نزدیک‌تر به صواب می‌رسد. یعنی عامل تعیین کننده در این مورد قصد و نیت و انگیزه محابی (طرف دعوی که با قاضی معامله محاباتی کرده است) می‌باشد. اگر واقعاً قصدش از این محابات، اعطاء رشوه بوده است، پس مابه‌التفاوتی که میان عوض معامله در حالت عادی و غیرمحاباتی و عوضی که در این عقد محاباتی از قاضی اخذ می‌شود در واقع همان مالی است که به عنوان رشوه داده شده است و در این صورت حکم مسئله کاملاً روشن است و این نوع معامله قطعاً حرام است بنا بر ادله حرمت رشوه.

اما اگر قصد فوق وجود نداشت و یا قصد محابی صرفاً انجام معامله است و انتظار حکم کردن قاضی به سود خویش را ندارد (حال محاباتی که کرده ممکن است به هر نیتی باشد؛ به نیت ایجاد محبت و تودد، دوستی پیشین با قاضی، تکریم جایگاه وی و یا هر داعی دیگری) در این صورت دیگر نمی‌توان این نوع معامله را نوعی رشوه در نظر گرفت و از آنجا که اولاً دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد و ثانیاً مشمول عموم ادله جواز و اباحه عقود است، باید آن را مشروع و جایز در نظر گرفت.

نکته مهم نحوه تشخیص این قصد از سوی محابی است. بدیهی است که مطابق با اصالة الصحة و اصالة البرائة اگر عقدی بدین ترتیب به طور مطلق و بدون شرط ضمن عقد دال بر حکم کردن قاضی به سود محابی واقع شود، باید حمل بر صحت و براءت کرد و اما اگر مورد مذکور به صورت شرط ضمن عقد تصریح شود و یا بعداً طرفین عقد بدان اقرار نمایند و یا به هر صورت برای قاضی اثبات گردد (با شهادت شهود یا از طریق قرائنی که برای علم و قطع می‌آورند)، در این صورت محاباتی بودن اثبات می‌شود.

حکم وضعی عقود محاباتی قاضی

اما بحث جالب توجه دیگر در این مجال اینکه: پس از آنکه حکم تکلیفی انجام معامله محاباتی برای قاضی





روشن گردید باید دید در صورت انجام این معامله حتی بر فرض حرمت آن برای قاضی، وضعیت چنین معامله‌ای چه خواهد بود و آیا اگر از این جهت مالی برای وی حاصل و عاید آمد، تصرف در آن برایش جایز است یا خیر؟ در واقع برگشت مسئله به آن است که آیا معامله صورت گرفته صحیح است یا خیر؟ به عبارت دیگر حکم وضعی چنین معاملاتی در فقه اسلامی چیست؟

طبیعی است که اگر قائل به عدم حرمت معامله محاباتی برای قاضی باشیم، در اینجا هم منعی برای بطلان و فساد چنین معامله‌ای وجود ندارد و طبیعتاً اگر سایر شرایط صحت قرارداد موجود باشد باید این نوع عقد و قرارداد را هم صحیح و تصرف وی در مال حاصل را بلاشکال تلقی نمود. اما به هر حال در این مورد فقها قائل به نظرات خاصی شده‌اند:

نظر اول:

حکم چنین معامله‌ای در هر صورت مطلقاً بطلان است. برای اثبات این قول دلایلی ارائه گردیده است:

۱- از آنجا که چنین معامله‌ای در حکم رشوه است و مشمول ادله حرمت رشوه قرار دارد با استناد به این ادله درمی‌یابیم که این نصوص دلالت بر بقای مال رشوه در ملک راشی دارند و این بدان معناست که اصلاً در این فرض معامله‌ای صورت نگرفته است (به خاطر باطل بودن عمل صورت گرفته) و هم چنین تبادل مالکیتی هم روی نداده است.^{۱۵}

نکته مهم درباره این دلیل آن است که به هر حال بنا بر این استدلال هیچ تفاوتی میان اخذ مال از بابت محابات و اخذ مال از بابت رشوه وجود ندارد و به هر حال چنین محاباتی هم نوعی رشوه تلقی می‌گردد. به هر حال در این صورت دادن مال بدین ترتیب کاملاً به منزله رشوه است چون در ملاک و مناط اتحاد با رشوه دارد. هر دو با يك نیت هستند و در ازاء يك چیز و طرفین (قابض و آخذ) هم که همان طرفین رشوه هستند و در نتیجه حکم هم همان حکم رشوه است. هر چند که در این صورت طریقه قبض و اخذ کمی

با رشوه فرق دارد. در واقع با استفاده از تنقیح مناط در این مورد بدین اتحاد میان این نوع معاملات و رشوه پی خواهیم برد.

۲- این نوع معاملات در واقع نوعی اعانه بر اثم هستند و مشمول ادله حرمت اعانه بر اثم^{۱۶}.

۳- روایت تحف العقول از امام صادق(ع):

در بخشی از این روایت بلند چنین آمده است: «و کل بیع ملهوه به و کل منهی عنه مما یتقرب به لغير الله أو یقوی به الکفر و الشریک من جمیع وجوه المعاصی أو باب من الأبواب یقوی به باب من أبواب الضلالة أو باب من أبواب الباطل أو باب یوهن به الحق فهو حرام محرم حرام بیعه و شراؤه و إمساکه و ملکه و هبته و عاریته و جمیع التقلب فیہ إلا فی حال تدعو الضرورة فیہ إلى ذلك^{۱۷}»؛ «هر بیعی که موجب لهو است یا وسایل تقرب به غیر الله مثل قمار و شراب و بت‌پرستی و وسایلی که موجب تقویت کفر و شرک است یا موجب گمراهی، ترویج باطل یا موجب وهن حق می‌شود حرام است. هر عاملی از این بابت حرام است، خود آن وسایل مثل وسایل قمار و وسایل آدم‌کشی و جنایت و وسایل موسیقی و وسایل فحشا و... ممکن است نجس نباشد اما خرید و فروش، مالکیت و هبه و عاریه و... و هر تقلبی در آن جز در حال ضرورت حرام است.»

در باب این روایت باید گفت تحریمی که در این روایت وجود دارد، تحریم برای بیان حکم تکلیفی نیست. یعنی برای بیان حرمت چنین معامله‌ای از حیث حکم تکلیفی برای محاباتی یا قاضی نیست، بلکه این تحریم در اینجا می‌خواهد فساد چنین معامله‌ای را بفهماند. در معاملاتی از جنس معاملات داخل در این روایت حکم فساد است، نه حرمت و حلیت (حداقل مقصود و غرض اصلی این روایت چنین است) چون مقصود به بالغیر هستند. در واقع این روایت برای بیان حکم وضعی یعنی فساد عقد محاباتی قاضی است. پس در این روایت باید نهی وارده را حمل بر فساد معامله نمود و نه حرمت تکلیفی آن.

البته اشکالی که به استدلال بالا وارد است شاید این باشد

۱۶. دراسات فی المكاسب المحرمه، ج ۳، ص ۲۰۸.

۱۷. تحف العقول، ۳۳۳.

۱۵. کتاب المكاسب، ج ۱، صص ۲۴۹-۲۴۸، جواهر الکلام فی شرح

شرائع الاسلام، ج ۴۰، ص ۱۳۱.



است (از جمله نهی موجود در روایت تحف العقول که پیش تر آمد) در واقع تعلق به امری خارج از این معاملات دارد و نه اصل خود این معاملات تا آنها را حرام کند.^{۲۰}

۲- هیچ دلیل دال بر اینکه والی که از طریق این گونه معاملات به قاضی قبض می شود رشوه است و داخل در حکم رشوه وجود ندارد و استدلال مرحوم صاحب جواهر و هم چنین مرحوم شیخ انصاری در مکاسب مبنی بر اینکه نصوص مربوط به رشوه دلال بر بقای مال در ملك راشی دارند صحیح به نظر نمی رسد، چون زمانی نصوص دال بر بقای مال در ملکیت راشی دارند که بذل مال از این جهت به غیر عقد باشد. مگر آنکه به نحوی یقین حاصل شود که محاباتی از انجام معامله محاباتی هیچ قصدی به جز محاباتی نداشته باشد، یعنی اصلاً از همان اول قصد عقد نداشته است و یا قصدش از معامله محاباتی طوری باشد که عرف آن اختلاف عوض واقعی با عوض اخذ شده از قاضی را بی هیچ تردیدی رشوه تلقی نماید؛ که در این صورت لازمه چنین مسئله ای بطلان قطعی عقد است.^{۲۱}

۳- همان طور که پیش تر ذکر شد، حتی اگر حکم تکلیفی معامله محاباتی حرمت هم باشد باز هم باید گفت چنین معاملاتی برای قاضی صحیح است، چون هیچ دلیل خاصی بر حرمت این معاملات از ادله منقول و غیرمنقول وجود ندارد و در نتیجه با استناد به اصاله الاباحه یا اصاله الصحه می توان حکم بر صحت این گونه از معاملات حتی بر فرض حرمت تکلیفی آنها داد.^{۲۲}

حال اقوال و نظراتی که در این باب میان فقها وجود دارد تحلیل می شود: به نظر می رسد با توجه به قوت ادله نظر اخیر و از طرفی هم با عنایت به ادله قائلین به بطلان معاملات محاباتی باید قائل به صحت این گونه معاملات باشیم. علاوه بر دلایل سه گانه قول اخیر می توان این دلیل را هم افزود که:

حتی بر فرض حرمت این گونه معاملات چون نهی از يك معامله صورت گرفته است باز باید گفت هیچ گاه نهی از

که این بخش از روایت تحف العقول دلالت بر فساد معامله ندارد، نه اینکه دلالت بر حرمت نکند، حتی ظاهراً در حرمت است، ولی فساد را بر معاملات منهیة نمی فهااند، بلکه صرف فساد را می فهااند، البته نه در همه معاملات، بلکه در آن دسته از معاملاتی که موجب وهن در دین و حق (یوهن به الحق) هستند و همین طور در آن معاملاتی که اصول کفر با آنها زنده می شود. این طور نیست که هر معامله محرمی یوهن به الحق باشد و هر معامله ای اصول کفر با آن زنده بشود. در واقع این روایت شاید اصلاً دلالت بر فساد نمی کند، نه از باب اینکه دلالت بر حرمت ندارد، بلکه دلالت بر حرمت دارد، اما حرمت معاملات متعارف و معاملات محل بحث ما را نمی گوید، بلکه اموری را می گوید که یوهن به الحق، یقوی به الشرك و الکفر هستند.^{۱۸}

نکته مهم این است که در این صورت فقها بر این باورند که هیچ تفاوتی میان قصد و داعی فرد محاباتی از انجام معامله وجود ندارد. ایشان معتقدند که ملاک و مناط در صدق اطلاق عنوان رشوه صرفاً حکم عرف است و نه دقایق فلسفی و منطقی در تشخیص مفهوم رشوه. در ضمن عرف هم فرقی میان دواعی محاباتی در معامله محاباتی نمی گذارد و در هر صورت و با هر انگیزه ای که چنین معامله ای صورت بگیرد آن را نوعی رشوه و در نتیجه باطل می پندارد.^{۱۹}

نظر دوم: چنین معامله ای مطلقاً فاسد و باطل نیست. ظاهراً قائلان به این رأی دو دسته از فقها هستند؛ دسته اول آنان که محاباتی به سود قاضی را حرام می دانند و اما بنابر ادله ای که در ادامه می آید آن را صحیح و غیر فاسد می پندارند و دسته دوم آنان که مطلقاً معامله محاباتی به سود قاضی را جایز و مباح می دانند (که تفصیل نظر و استدلالات ایشان پیش تر در بحث حکم تکلیفی آمد).

در نتیجه در این فرض نزد ایشان دیگر محالی برای فساد چنین معامله ای باقی نمی ماند. به هر حال می توان ادله قائلان به صحت چنین معامله ای را این چنین تبیین نمود:

۱- تمامی نواهی ای که به این چنین معاملاتی وارد آمده

۲۰. العروه الوثقی، ج ۶، ص ۴۴۵.

۲۱. همان، ج ۶، ص ۴۴۶.

۲۲. مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۲۷۳.

۱۸. حاشیه المکاسب، ج ۱، ص ۳.

۱۹. دراسات فی المکاسب المحرمه، ج ۳، صص ۲۰۹-۲۰۷.



معامله دلالت و اقتضاء عقلی بر بطلان آن معامله نخواهد داشت و نهایت امر این است که انجام آن معامله برای فرد حرام خواهد بود و از این جهت قابل مؤاخذة و مستحق عقاب. اما قطعاً عقل بدون دلیل خارجی خاص یا قرینه بطلان و فساد این معامله را برداشت نخواهد کرد، به هر حال این بحثی است اصولی که اگر مورد اتفاق تمام اصولیون نباشد، دست کم مشهور اعظم ایشان چنین رأیی دارند.^{۲۳} هر چند که در این باب مخالفانی هم با ادله ای وجود دارند^{۲۴}؛ به ویژه فقهای اهل سنت^{۲۵}، هر چند که برخی از ایشان نیز قول بر عدم اقتضاء فساد از نهی از معامله دارند^{۲۶}. به هر حال جای این بحث در علم اصول است و در این مجال نمی گنجد و با توجه به ادله طرفین در آن علم در این بحث عدم ملازمه و اقتضاء عقلی میان نهی از يك معامله و بطلان آن برداشت می شود و وقتی چنین باشد موضوع روشن می گردد.

اما بحث دیگر این است که اگر بر فرض معامله محاباتی باطل باشد آن وقت دیگر طرفین و من جمله قاضی مالک مال مورد معامله نخواهند بود، چون اصلاً معاوضه ای صورت نگرفته است. البته اثبات شد که چنین نیست و در نتیجه قاضی مالک مال معاوضه شده است.

اجرای عقود (تولی عقود) مالی از سوی قاضی

۱) مفهوم تولی عقود مالی از سوی قاضی

مسئله دیگری که در اینجا مطرح می شود و ارتباط با بحث عقود محاباتی قاضی دارد و در واقع مقدمه محاباتی می تواند باشد، این است که قاضی خودش مباشرت به عقد مالی و به طور کلی معامله کند؛ خواه این معاملات را اصالتاً از طرف خویش انجام دهد و یا نیابتاً (مثلاً از باب وکالت یا ولایت یا وصایت) از طرف دیگری. نکته قابل تأمل در این میان آن است که: در این بحث اصلاً در معامله

۲۳. کفایه الاصول، ص ۱۸۷.

۲۴. زبده الاصول، ص ۱۲۲؛ قوانین الاصول، صص ۱۵۸-۱۵۴.

۲۵. روضه الناظر و جنبه المناظر، ج ۱، ص ۶۰۵؛ اصول السرخسی، ج ۱، ص ۸۰.

۲۶. از جمله: المستصفی من علم الاصول، ص ۲۲۱.

صورت گرفته محاباتی رخ نمی دهد که اگر چنین شود حکم مسئله همان حکم معامله محاباتی (از جهت حرمت و اباحه و یا صحت و فساد) خواهد بود، بلکه در این فرض صرف انجام معامله مطرح است.

در واقع بحث این است که آیا قاضی می تواند خود اقدام به چنین معامله ای کند یا خیر. در این مورد در واقع بحث دو وجه دارد. از جهتی اگر قائل به ممنوعیت (حرمت یا کراهت) چنین معاملاتی از سوی قاضی داشته باشیم، نوعی محدودیت و تکلیف برای وی ایجاد می شود اما از سوی دیگر در واقع نوعی تسهیلات و امتیاز نیز برای وی محسوب می گردد. به هر حال مسئله جای تأمل بسیار دارد. علاوه بر این باید گفت در این بحث نکته جالب توجهی نیز وجود دارد مبنی بر اینکه آیا اگر قاضی خود بالمباشره اقدام به انجام عقد و معامله نکند، بلکه شخصی را وکیل خویش در انجام معامله کند آیا از شمول این بحث خارج است یا خیر؟

۲) حکم تولی عقود مالی از سوی قاضی

در این مورد میان فقهای مذاهب اسلامی اختلاف نظراتی مشاهده می شود. ظاهراً بیشتر فقهای اهل سنت متعرض این بحث گردیده اند و معمولاً حتی بیش از آنکه به بحث معاملات مباحتی بپردازند بدین بحث ورود پیدا کرده اند. به طور کلی می توان نظرات فقها را چنین دسته بندی نمود:

نظر اول:

تولّی عقود مالی و کلاً معاملات (در فرض عدم محاباتی) برای قاضی کراهت دارد^{۲۷}. ظاهراً اغلب فقهای شافعیه هم بر این رأی هستند^{۲۸}. ادله این نظر نیز عبارتند از:

۱- روایت نبوی: «ما عدل وال اتجر فی رعیته أبدأ»^{۲۹}؛ «والی که در رعیت خود داد و ستد کند عادل نیست».

۲- اگر قاضی مباشرت در عقود مالی کند در معرض محاباتی و ارتکاب آن قرار می گیرد چون به هر حال مردم وقتی طرف معامله خود را قاضی می یابند معمولاً با وی محاباتی

۲۷. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۴، ص ۶۷، البسوط فی

فقه الامامیه، ج ۸، ص ۸۸.

۲۸. المجموع شرح المهذب، ج ۲۰، ص ۱۳۱.

۲۹. کنز العمال، ج ۶، ص ۲۳.

می‌کنند.^{۳۰}

حتی کراهت این امور تلقی گردد^{۳۷}.

نظر چهارم:

مطلقاً حرام است.

ظاهراً این نظر مشهور فقهای حنبلیه است^{۳۸}. مهم‌ترین

ادله این فقها عبارت‌اند از:

۱- روایت ابوالاسود مالکی: که ذکر آن پیش‌تر به میان آمد: «روی ابوالاسود المالکی عن أبيه عن جده ان النبي صلى الله عليه و سلم قال ما عدل وال أئجر رعيتته ابداء»، ظاهراً این روایت ظهور در حرمت این گونه معاملات قاضی دارند^{۳۹}.

۲- این گونه معاملات اصلاً از اساس دقیقاً به معنای محابات است. یا دست‌کم باید گفت که قطعاً و یقیناً منجر به محابات خواهد شد و محابات هم که قطعاً حرام است^{۴۰}.

اما به نظر می‌رسد ادله فوق‌الذکر چندان قابل اعتنا نباشند، چرا که اولاً دلیل اول حتی بر فرض صحیح‌السند بودن (که در این مورد هم جای تردید است) هم باز به هیچ وجه ظهور در حرمت چنین معاملاتی ندارد و نهایتاً از آن همان کراهت برداشت می‌شود و ثانیاً دلیل دوم هم که واضح‌البطلان است و حتی این‌طور نیست که هر معامله‌ای که قاضی صورت می‌دهد الزاماً منجر به محابات شود و صرف وجود این احتمال، ولو اینکه احتمالی قوی هم باشد، باز دلیل بر حرمت این گونه معاملات نخواهد بود.

بنابراین نتیجه بحث این است که دلیل محکم و معتبری بر حرمت این گونه معاملات وجود ندارد و با توجه به بحثی که در باب حکم تکلیفی محابات به‌طور مفصل داشتیم و اثبات کردیم که دلیلی قابل اعتنا بر حرمت یا حتی کراهت معاملات محاباتی قاضی وجود ندارد، در اینجا هم باید به طریق اولی معتقد بود که این گونه معاملات مطلقاً هیچ حرمت یا حتی کراهتی ندارند، چرا که اغلب ادله کراهت یا حرمت برگشت به این مطلب دارند که این گونه معاملات قاضی در واقع مقدمه‌ای هستند برای محابات وی و از آنجا که محابات حرمت دارد، این گونه معاملات نیز از این جهت

۳- وقتی محابات بدین ترتیب واقع شد این باعث می‌گردد قاضی تمایل قلبی به محابایی پیدا کند و تحت تأثیر آن حکم کند^{۳۱}.

روایت شریح: قال شریح: «شرط علی عمر حین ولانی القضاء أن لا أبيع ولا أبتاع ولا أرتشی ولا أقضی و أنا غضبان^{۳۲}»؛ «شریح می‌گوید: عمر آن هنگام که من قضا می‌کردم بر من شرط کرد که نه بفروشم و نه بخرم و نه رشوه بگیرم و نه وقتی خشمگین هستم، قضا نمایم».

نظر دوم:

اگر در غیر مجلس قضا باشد، کراهت دارد و الا خیر. این نظر مشهور میان فقهای حنفیه است^{۳۳}. دلایل این قول هم عبارت‌اند از:

۱- روایت نبوی: «لا یبیع القاضی و لا یتاع^{۳۴}»؛ «قاضی نه می‌فروشد و نه می‌خرد».

۲- معمولاً عادت مردم بر این است که در معاملات خود با قضا و امرا و متولیان امور با مسامحه معامله می‌کنند و در واقع اقدام به محابات می‌نمایند. به‌ویژه وقتی در مجلس قضا باشد که امر در حال قضا و داوری است.

نظر سوم:

مطلقاً جایز است و هیچ کراهتی هم ندارد.

نظر مشهور فقهای زیدیه^{۳۵} و هم‌چنین مالکیه و البته برخی از حنفیه^{۳۶} این مورد است.

این دسته از فقها به دلایلی برای مدعای خود استناد کرده‌اند. از جمله اینکه: تنها دلیل حرمت یا کراهت بر تولی عقود مالی قاضی می‌تواند امکان محابات و یا مثلاً اشتغال قاضی بدین امر و نهایتاً مانعیت آن از قضا باشد که البته قطعاً صرفاً این موارد نمی‌تواند دلیل مکفی بر حرمت و یا

۳۰. المبسوط، ج ۱۶، ص ۷۷؛ المجموع شرح المهدب، ج ۲۰، ص ۱۳۱.

۳۱. كشف اللثام والابهام عن قواعد الاحكام، ج ۱۰، ص ۴۴.

۳۲. الحاوی فی فقه الشافعی، ج ۱۶، ص ۴۲.

۳۳. المبسوط، ج ۱۶، ص ۷۷.

۳۴. همان‌جا.

۳۵. شرح الازهار، ج ۴، ص ۳۳۳.

۳۶. المبسوط، ج ۱۶، ص ۷۷.

۳۷. حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۱۳۹.

۳۸. المغنی، ج ۱۱، ص ۴۳۹.

۳۹. الشرح الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

۴۰. المغنی، ج ۱۱، ص ۴۳۹.





حکم حرمت و یا کراهت پیدا می کنند.

یعنی در واقع حرمت یا کراهت این معاملات بنا بر آنچه برخی فقها (به ویژه اهل سنت) بدان قائل اند، نوعی حرمت یا کراهت تبعی است (به تبع از حرمت محاببات) و حال که حرمت محاببات منتفی است، این حرمت یا کراهت موضوع اخیر هم منتفی خواهد بود. نکته مهم دیگر اینکه حتی اگر این معاملات را مکروه یا حتی حرام هم دانست باز از جهت حکم وضعی بنا بر دلایلی که در بحث حکم وضعی محاببات آمد، لاجرم باید حکم بر صحت این معاملات داد. به هر حال در اینجا صحت این معاملات قطعی است، چرا که وقتی نهی تحریمی از معامله دال بر فساد آن معامله نباشد، قطعاً و یقیناً نهی تنزیهی از آن هم دال بر فساد و بطلانش نخواهد بود.^{۴۱}

نتیجه گیری

۱. محاببات از این جهت که در عقد صورت گرفته میان قاضی و طرف محابی، مالی به یکی از این دو طریق که یا بخشی از عوض معامله از قاضی گرفته نمی شود (یا اصلاً هیچ چیز گرفته نمی شود) و یا مقداری بیش از عوض معمول در ازاء مال داده شده توسط قاضی از سوی محابی به وی داده می شود، در واقع این مقدار مذکور از سوی محابی به قاضی هدیه می گردد و در محاببات، یک معامله به همراه یک هدیه همزمان صورت می گیرد. به علاوه بحث در باب حکم عقود محابباتی برای قاضی نسبت به همین هدیه و مال اضافی است و در نتیجه باید از این جهت حکم محاببات برای قاضی را همان حکم هدیه برای او در نظر گرفت. موضوعاً میان رشوه و هدیه تفاوت و تباین وجود دارد، چون در رشوه، انگیزه رشوه دهنده جلب نظر قاضی جهت صدور حکم به نفع اوست، در حالی که در هدیه، قصد هدیه دهنده تقرب به خدا یا ابراز محبت و دوستی نسبت به طرف مقابل، بدون انگیزه ای خاص یا به انگیزه حاجتی از قبیل دانش اوست. بنابراین دیگر نمی توان هدیه را تحت عنوان رشوه داخل کرد و یا اینکه آن را مشمول ادله حرمت رشوه قرار داد، چرا که اصلاً هدیه تخصصاً و موضوعاً از شمول این

ادله خارج است و حکم این ادله (همان حرمت) را بر خود نمی پذیرد. شاید عامل تعیین کننده در بحث از حکم عقد محابباتی برای قاضی از این قرار باشد که اگر قصد و اراده معطی از اعطای آن رشوه باشد و در واقع داعی و انگیزه اصلی وی از محاببات به قاضی تمایل قلبی وی به خویش برای حکم کردن مطابق خواسته وی باشد و تنها لباس و عنوان محاببات را بر این مال بیوشاند، این مال عنوان رشوه می یابد و حرام است و اما اگر واقعاً مال اعطایی را به نیت نوعی هدیه به قاضی بدهد و قاضی هم واقعاً از اخذ آن چنین اراده ای داشته باشد، فاعداً باید این مال را حقیقتاً هدیه در نظر گرفت و حکم آن را اباحه دانست. شاید تمامی تفصیلاتی که میان فقها نسبت به حکم محاببات برای قاضی وجود دارد نیز از همین جهت باشد؛ به عبارت دیگر در واقع اجمالاً تردید و اختلافی میان ایشان نسبت به حرمت آن دسته از عقود محابباتی که قاضی انجام می دهد و اما در باطن امر به نیت و داعی رشوه (و یا دست کم به قصد ایجاد تمایل در قاضی به خود) هستند وجود ندارد. با این حال از سوی ایشان ملاکهای متفاوتی برای تشخیص و تمییز این دو قسم اعطای مال ارائه گردیده است و در واقع هر یک طریقی را برای این امر تبیین نموده اند.

۲. در باب تولی عقود از سوی قاضی، دلیل محکم و معتبری بر حرمت این گونه معاملات وجود ندارد و با توجه به بحثی که در باب حکم تکلیفی محاببات نیز به طور مفصل صورت گرفت و دلیلی قابل اعتنا بر حرمت یا حتی کراهت معاملات محابباتی قاضی وجود ندارد، در اینجا هم باید به طریق اولی معتقد بود که این معاملات مطلقاً هیچ حرمت یا حتی کراهتی ندارند.

۳. در معامله محابباتی قاضی عامل تعیین کننده قصد و اراده است اگر نیت هر دو در گرفتن و دادن مال اعطایی تغییر حکم باشد چون نیت انجام کار حرامی را داشته اند این نوع معامله نیز حرام و در حکم رشوه است، ولی اگر نیت معطی هدیه به قاضی باشد در حکم مباح است.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- کتاب المکاسب، مرتضی بن محمد امین انصاری، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ق.
- کشف اللثام و الإیهام عن قواعد الأحکام، محمد بن حسن فاضل هندی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
- کفایه الاصول، محمد کاظم آخوند خراسانی، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ ق.
- کنز العمال، علی بن حسام الدین متقی هندی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.
- مبسوط در ترمینولوژی حقوق، محمد جعفر جعفری لنگرودی، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۱ ش.
- المبسوط فی فقه الإمامیه، محمد بن حسن طوسی، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ ق.
- المبسوط، محمد بن احمد سرخسی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ق.
- مجمع البحرین، فخرالدین بن محمد طریحی، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۲ ش.
- المجموع شرح المهدب، یحیی بن شرف نووی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- المستصفی من علم الاصول، محمد بن محمد غزالی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
- مصباح الفقاهه فی المعاملات، سید ابوالقاسم خویی، بی جا، بی نا، بی تا.
- المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، احمد بن محمد فیومی، قم، دارالرضی، بی تا.
- المغنی، عبدالله بن احمد ابن قدامه، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- اصول السرخسی، محمد بن احمد سرخسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق.
- تحف العقول، حسن بن علی ابن شعبه حرانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- جامع المقاصد فی شرح القواعد، علی بن حسین محقق کرکی، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۴ ق.
- جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، محمد حسن نجفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
- حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، محمد بن احمد دسوقی، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، بی تا.
- حاشیه المکاسب، علی بن عبدالحسین ایروانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
- الحاوی فی فقه الشافعی، علی بن محمد ماوردی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
- دراسات فی المکاسب المحرمه، حسینعلی منتظری، قم، تفکر، ۱۴۱۵ ق.
- رد المحتار علی الدر المختار، محمد امین بن عمر ابن عابدین، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
- روضه الناظر و جنبه المناظر، عبدالله بن احمد ابن قدامه، بیروت، مؤسسه الریان، ۱۴۲۳ ق.
- زبده الاصول، محمد بن حسین عاملی، قم، مرصاد، ۱۴۲۳ ق.
- شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جعفر بن حسن محقق حلّی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
- شرح الازهار، احمد مرتضی، صنعاء، مکتبه غمضان، بی تا.
- الشرح الکبیر علی متن المقنع، عبدالرحمن بن محمد مقدسی، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
- القاموس المحيط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی، بیروت، دارالعلم للملایین، بی تا.
- قوانین الاصول، ابوالقاسم بن محمد حسن میرزای قمی، تهران، علمیه اسلامی، بی تا.

